

در ستایش "نقد"

هنر دیدن آینده در آینه‌ی گذشته

ایرج آذرنوش



نقد چیست؟ چرا به آن نیازمندیم؟ و اگر گفتگویی از نقد سازنده تهی باشد، چه حاصلی می‌تواند در بر داشته باشد؟ پاسخ به این پرسش‌ها ما را به ژرفای معنای نقد می‌برد؛ جایی که نقد، در ژرف‌ترین معنای خود، نه تیغی برای بریدن، بلکه چراغی برای دیدن است. نقد، آینه‌ای است که خطاها را بی‌خسونت نشان می‌دهد و راه اصلاح را می‌گشاید. انسان و جامعه، هر دو در مسیر رشد، نیازمند چنین آینه‌ای هستند؛ آینه‌ای که نه برای تحقیر، بلکه برای روشن کردن مسیر به کار می‌آید. نقد سازنده، همان بارانی است که فرانک ای. کلارک (نویسنده و طنزپرداز آمریکایی، مشهور به جملات کوتاه و حکیمانه) از آن سخن می‌گوید؛ بارانی نرم که ریشه‌ها را نمی‌پرکاند، اما به رویش یاری می‌رساند.

گفتگویی که در آن نقد سازنده حضور ندارد، گفتگویی است که در بهترین حالت، به تکرار می‌انجامد و در بدترین حالت، به خودفریبی. در چنین گفتگویی، هیچ‌کس چیزی نمی‌آموزد، هیچ تجربه‌ای به دانایی بدل نمی‌شود و هیچ خطایی به درس تبدیل نمی‌گردد.

نقد، اگر غایب باشد، رشد نیز غایب است. از همین روست که وینستون چرچیل (نخست‌وزیر بریتانیا و نویسنده‌ی کتاب "جنگ جهانی دوم") نقد را با درد مقایسه می‌کند؛ دردی که خوشایند نیست، اما نشانه‌ی سلامت است. انسان نقدپذیر، انسانی است که از خود عبور می‌کند، در آینه‌ی رفتار خویش می‌نگرد و می‌آموزد که رشد، بدون پذیرش خطا ممکن نیست. نویسنده‌ای که نقد خوانندگان را می‌شنود، قلمش را صیقل می‌دهد؛ کنشگری که نقد همسنگران را می‌پذیرد، شیوه‌ی عملش را اصلاح می‌کند؛ هنرمندی که نقد را نه تهدید، بلکه راهنمایی می‌بیند، اثرش را ژرف‌تر می‌سازد. نقد، در این معنا، تربیت آرام روح است. جامعه نیز همچون فرد، بدون نقد به سکون می‌رسد. نقد، موتور حرکت اجتماعی است؛ نیرویی که ساختارهای ناکارآمد را آشکار می‌کند و امکان اصلاح را فراهم می‌سازد. تدا اسکاچپل (جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز انقلابها، نویسنده‌ی "دولت و انقلاب اجتماعی") نشان داده است که نقد ساختاری، می‌تواند مسیر جنبش‌ها را تغییر دهد و از تکرار خطاها جلوگیری کند. چارلز تیلی (جامعه‌شناس و تاریخ‌پژوه، نویسنده‌ی "از بسیج تا انقلاب") نیز بر این باور است که نقد، بخشی از خرد جمعی است؛ نیرویی که جامعه را از فروغلتیدن در تکرارهای خطرناک باز می‌دارد. تاریخ، نمونه‌های فراوانی از جنبش‌هایی دارد که با نقد درونی توانستند خود را بازسازی کنند، و جنبش‌هایی که به سبب فقدان نقد، در تکرار اشتباهات فرو رفتند. نقد، در این معنا، حافظه‌ی فعال جامعه است. اما نقد یک جنبش خاموش شده، جنبشی که زیر فشار سرکوب به سکوت کشانده شده، نیازمند ظرافتی دوچندان است. چنین نقدی باید تاریخی باشد؛ یعنی شرایط واقعی آن دوره را ببیند؛ فشارها، محدودیت‌ها، سرکوب‌ها، امکانات و ناتوانی‌ها. این همان رویکردی است که اسکاچپل بر آن تأکید می‌کند: تحلیل باید بر ساختارها استوار باشد، نه بر اخلاقیات افراد. نقد باید مسئولانه باشد؛ هدف آن یافتن سازوکارهای ناکارآمد است، نه سرزنش افراد. پرسش اصلی این نیست که "چه کسی مقصر بود؟" بلکه این است که "چه سازوکارهایی ناکارآمد بود و چگونه می‌توان آنها را اصلاح کرد؟" و سرانجام، نقد باید آینده‌ساز باشد؛ تجربه را به درس تبدیل کند، نه به ملامت. جنبش خاموش شده، اگر درست نقد شود، می‌تواند در آینده با تجربه‌ای عمیق‌تر دوباره برخیزد. نقد اجتماعی، به‌ویژه در میان همسنگران، نیازمند زبان و رویکردی است که از رنجش جلوگیری کند. نقد باید متوجه رفتار باشد، نه شخصیت. به‌جای گفتن "فلانی اشتباه کرد"، باید گفت "این تصمیم در آن شرایط نتیجه‌ی مطلوب نداشت". نقد باید با همدلی آغاز شود؛ با درک دشواری‌ها و پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری در لحظات بحرانی. نقد باید همراه با پیشنهاد عملی باشد؛ نقدی که فقط می‌گوید "این غلط بود"، مخرب است، اما نقدی که می‌گوید "اگر چنین می‌کردیم، شاید نتیجه بهتر می‌شد"، سازنده است. زبان نقد باید جمعی باشد، نه فردی؛ "ما" به جای "شما"، نقد را همدلانه می‌کند و همسنگران را شریک نقد می‌سازد، نه هدف آن. و در نهایت، نقد باید در خدمت توان جمعی تعریف شود؛ نقدی که برای تقویت جمع است، کمتر موجب رنجش می‌شود. نقد، اگر درست فهمیده شود، نه دشمن امید، بلکه نگهبان آن است. نقد، هنر دیدن آینده در آینه‌ی گذشته است؛ هنری که انسان را پخته‌تر، جامعه را هوشیارتر و جنبش‌ها را مقاوم‌تر می‌کند. نقد سازنده، نه برای تخریب، بلکه برای ساختن است؛ ساختن انسانی که از خطا نمی‌هراسد، و اجتماعی که از تجربه درس می‌گیرد. جنبشی که نقد را می‌پذیرد، خاموش نمی‌شود؛ حتی اگر سرکوبش کنند، در حافظه‌ی جمعی زنده می‌ماند و روزی با تجربه‌ای عمیق‌تر دوباره می‌روید.